

خاک آنگذست بیعت با پنجاب بدیم و برادر وینی نواب روشن الدوله بشم آنحضرت در جواب آن از نام
 فرمودند که فقیر از چشم بست نرسیم است نه اسم است پس بادشاهان را لازم است در هر سیکه این که چرخانیه نشود
 مریدوی نشود **الحمد لله علی ذلک نقلت** روزی حضرت پیر سیکه و رایام بهارانه چنان ارشاد فرمودند
 که ای یاران بشنویید در اوائل حال والده شریف این نحیف و ضعیف ریمان می نمید و با جرت آن اوقات کسیر بود
 و مرا پرورش میکرد و روزی سبزی فروشی در بازار آمد یک سبد پر از انبه خام و بدبهره و داغدار و آرد بست اکثر
 طفلان و مجال سیف و خت ما را هم خواش خوردن انبه مستولی گردید و انده خود اظهار هوس خاطر نمودم او نشان
 تنیده ریمان را یک بل سیاه فروخته بمن بخشیدند من سبزی فروش سپردم آنروز همیشه عدد انبه من و آنوقت
 ششم و هشتم به تمام باقات جهان و میوه آن یک فلوس بست آمد و سبزی فروش نیز خوشدل شد چرا که انبه با
 ترش و ناکاره که کسی خریدارش نبود فروش آمد الفضة انبه اگر فته گوشه تنهایی بستم چرا که دیگر شکر یک با
 و حال از توجهات حضرت مرشد آفاق قدس سره اینقدر انبه با با فراط جمع میشود که در رویشان هم از سبزی طبع
 نمیکند شکر احسان این نعمت بیکران که بدان بخشش میروند در حق این فقیر حقیر نفس شکر به بزاران
 نیز زبان او میتوان کرد **الحمد لله علی ذلک نقلت** روزی حضرت پیر سیکه در قصبه پانی پت
 پیر غلطیده بودند حقایق و معارف آگاه عابد و زاهد میان محمد شاهر درویش بیا لاین نشسته خوردی میکرد
 و کاتب الحروف نیز در زندگی حاضر بود درین اثنا درویشی وارو شد بعضی رسانید که درویشی برای بیات
 آنوقت فرمودند فقیر صاحب بیاید و بنشینید در رویش مذکور هم سمت بالین نشست حضرت پیر سیکه
 بآزان در رویشان سخن نشاط آتیز میکردند درویش مذکور زبان آورد که حضرت صاحب بسیار خوب
 هستند آنحضرت فرمودند درویش صاحب جوی فرمودند باز همان سخن را تکرار آورد آنحضرت فرمودند که کسی
 با طبع هم سجد میسرد درویش لصدق دل آنا و صدقنا زبان را ند **الحمد لله علی ذلک نقلت**
 روزی بوقت شب محمد فضل ساکن انبه طبع خدمت حضرت پیر سیکه حاضر بودند آنحضرت امر کرد که محمد فضل اگر کسی
 دوبره یا و باشد بخواند در آنوقت دوبره حضرت بود علی قلند صاحب عرض کرد **ووهه** شویبکی
 پنجمی ده حوسه و کیت لچی حبیبو * شرفا و سرجات هی سرکی دهه هو
 بجز دستم این دوبره خود فرمودند **ووهه**

شویبکی پنجمی ده حوسه است دار کی کانو * جس جاگهی سے جبک رہی وہ جولی سے مانو
 دوبره سه کرت تکرار کنایند و استاد علم در آنوقت چه عالم بوده است **الحمد لله علی ذلک**
نقلت بعد وصال حضرت پیر مرشد آفاق در قصبه انبه مجلس بود حضرت پیر سیکه با سبزی شریف

میدنشینند بایام مجلس از دعایم خلاص از درویشان این خاندان و دیگر خانواده های عظام جمع بودند پاسه
از شب با نمازده موافق معمول و طبیعت او شان بیدار شده بذكر و اشغال مشغول گشتند و طلقه ذکر چندان
موت شد که یکی از منصبه ازان کشت چند نامی از استماع این کلام نشون بشوق و ذکر کرده اند از آنم تا دم صبح
زار میگرفت چون از اشغال مفروض شد گذشت چند در بندگی فبا حقیقتی عرض کرد که صوت حال بدین سوال
گرفته است و ذات مبارک مشک و صوف اصفاات الهیست در زبان خادمان آنحضرت تا شیر نخمین بدست
لیکن باعقا و احقر یک عیبی هم یافته میشود آنحضرت فرمودند آن عیب از و بیان کن عرض کرد که همه وجوه و صفا
فصل و کرم زیاده تر از آن است که در بیان آید لیکن براج شریف غضب و غصه افزون از حد نماید آنحضرت بر
چار پائی غلطید بود از استماع این سخن بر جات بشتند و فرمودند که کشتن چند چه خوب گفته اند بار نسبت بعبادت
بیشتر اندنی الحقیقت رحیم کریم ستار غفار همه صفات بار نیالی است مگر چهار و چهار نام پر شما یا صفت شما خواهد بود
مردان خدا خدا نباشند به لیکن ز خدا جدا نباشند از بسکه این همه صفات اوست تماری جبار
هم لازم و است کشتن چند بی تابانه بقدیم مبارک افتاد عرض کرد که دین محمدی از همه او بیان افضل و اولی است
که در زمره دین او چنین کامل و اکمل هستند برین نیز شرط آنرا امر کنند تا او کرده شود آنحضرت کلام طیب
تلقین فرمودند کشتن چند زبان حال او کرده شرف با سلام شد یکی از واصلان حق گردید اسحق که
علی فلک زبانی قدوة الکاملین میان محمد اعظم که روزی عالمی بجناب حضرت پرستگیر کاشی را ذکر میکرد
که افلاطون حکیم در عهد حضرت موسی کلیم الله صلاوة الله و سلامه علی بنیاموجود بود مردم پیش وی گفته اظها کردند
که شش وعده رسالت می نماید و خلق را دعوت میکند کیفیتی چگونه دریافت شود اما دعوی او بر حق است یا باطل
افلاطون گفت که بر کاغذی چند حرف نوشته میدهم جواب آن نویسانیده بایز بر طبق آن حکم بر صدق و کذب
کرده خواهد شد مردم گفته چه سر وی نوشت السماء شیء و المعاد ثبات سهام و الراجی هو الله فایر المقوم
پیش حضرت کلیم الله بر مطالعه فرمود چون مبارک ایشان پیغمبر بر حق فرستاده تا او مطلق بود بر همان کلام دستخط
خود بر نگاشت که الی الی عالمان رفیقه جواب آن گرفته افلاطون رسانید نوی جواب با صواب مطالعه کرده مردم
اعلام کرد که پیغمبر بر حق است همه دارفته بیعت نمایند شنوندگان گفتند که ایشان هم همراه باشند بهتر و حسن است
گفت پیغمبر برای ارشاد و تکمیل ناقصان است ما خود وجود کامل ایم احتیاج او نداریم حضرت پرستگیر بر سر غلطی
بجز استماع این قصه و جواب با صوابش بخش آمده فرمودند اگر در آن عهد این فقیر و درین عهد آن حکیم بود
بنیاده کاین معنی میدادم و گفتش بر سر من مردم می گفتند که همین سخن که در تفصیل شان خود گفت که من کامل رسالت
بر منقص او شد بر بقص او کی کامل زبان خود خود را تفصیل نموده اهل کمال باللازم است که مقرر نقصان خود باشد

چرا که بشریت است و از عناصر نغمه‌ست و جلا ابناء و اولیا همین قسم با وجود رتبه کمالیت مقرب و مقرب نفس خود
 بوده اند تاریکی جل خودیای است لایعلم عن شینائی است **الحمد لله علی کل نعمت**
 در عقبه تالیسیر مجلس مشوای عارفان حضرت شاه جلال الدین قدس سره حضرت پیر و شیخ شریف فرموده اند
 و اکثر مشائخ عظام و دیگر هم در آن مجلس حاضر بودند و روزی بیرون شهر که آنرا باهری می نامند سجانه شیخان که تطن
 در رئیس آنجا هستند شخص جناب حضرت پیر و شیخ و هم خدمت قدوة الحقیقین بیان محمد شریف قدس سره که از شسته
 انگوه بودند دعوت عرض کردند و صاحبان قبول فرمودند آن شخص در مجلس خانه فرش کلفانه بگسترانید
 و مجلس باریست اتفاقاً میان محمد شریف ساعتی پیشتر سجانه صاحب دعوت رسیدند و اکثر یاران بسبب
 ناضمی با خود را قرار دادند که همه با برین فرش چنان احاطه کرده بنشینند که جای خالی نه ماند وقتی که میران حساب
 بیانید مجلس از جای خود برنجیز و تقطیم کند به پنجم که کجا بنشینند چون حضرت پیر و شیخ و پانصد درویش شریف
 آوردند و رویشان سابق الذکر بموجب قرارداد فعل آوردند و از جای خود بجنبیدند و تقطیم جانیا آوردند
 و مکان نگراشته حضرت پیر و شیخ این چنین معامله معانه فرموده ردای خود از دوش مبارک فرود آوردند
 بگسترانیدند و بنشینند و جمله یاران و همسایان هم ازین پارچه خود کسے ردای کسے کمل کسے دو شاله
 بر کس پارچه بر قسم با خود را موجود و پشتند گسترانیدند ازین صورت تزیین فرش زیاده تر از فرش
 سابق نظر آمد در میان محمد شریف چون ازین ماجرای بیخ اطلاع نداشتند و خود بخمال و کس مقرب
 بودند بعد از تناول طعام حضرت پیر و شیخ پیش از همه کسان تنها بکمان خود معاودت فرمودند و بباران خود
 ارشاد کردند که هرگاه بیان محمد شریف جوی از اینجا بر اسپ ما دیده خود سوار شده روانه شوند باید که شما هم
 کس بیرون دروازه در کوچه صدف سینه هر یک سلام نیاز بجا آورند و قیامه میان محمد شریف سوار
 شده پانصد درویش در کوچه صدف سینه بمسافت بعید استاده شدند و سلام میکردند و همراهمان گوی
 ایشان میرسانیدند که در رویشان و یاران میران صاحب میان محمد شریف بوقوع این روایات غنچه
 شده گفتند که سبحان الله حلق اینچاست در رویشان مارا بے ادب و بے ایمان ساخت و خدایه میران صاحب
 یاران ایشان را بسبب جن ادب و اصل سخن گردانید چنان معلوم میشود که این بے ادبان جناب آنحضرت
 نوعی شوخی پیش آورده باشند پس از آن معذرت بسیار کردند و لانا دروم سیرایم از خدا خواستیم
 توفیق ادب بے ادب محروم ماند از لطف ادب بے ادب خود را نه نهادند و پشت بے ادب بے ادب
 آتش در همه آفاق زد **الحمد لله علی کل نعمت** و لایک زبانی برگزیده حضرت کریم و رحیم بیان محمد رحیم
 بوپوری که شربت توفیق توجید از نسیم چینیش پیدا و جلالت مذاق تصرف از شکر گفتارش بهر دست

چنان بیان میکردند که روزی حضرت پیر و ستیگر در داره شریف تشریف میباشند و پروه بر دروازه حجره
آویزان بود و ذات مبارک اندرون بر سبیل اشراحت غلطیده بودند فقیر حاضر بود و سبیل ای نام بر همین مبارک
و باواز بلند دعای عرض کرد و عاقبت خیر و ایمان قیام آنحضرت ارشاد فرمودند که ای سبیل رای از گفتن زبانی
عاقبت خیر ایمان قیام نمیشود بطوریکه فقیر میگوید طریق عاقبت خیر و ایمان قیام است سبیل رای عرض کرد
که ارشاد شود آنحضرت زبانی مبارک در نشان چهار مصرعه مندی طبع از خود بیان فرمودند: جو تا جانها
سب جای و کجای سرت منزل بهی زرت دایم انکلا پیکلا سا که دو دهری دور کرجت سین سنی نام
یا سنج کوماسکی خمیس کومبارک و منی ت سکمننا هوشتر لایم و هری کومبارک سبیل رای هم عاقبت خیر ایمان
ایمان قیام و قیام شخص خدا بین خدا جو خود را بدین مراتب است و پیر است ساز و الله اعلم عاقبت
خیر و ایمان قیام است حضور مجلس زبانی حال صد ابر آقا و صد فنا و اندک محمدرضا علی و کلب
فطرت زبانی مدار ایل طریق صوفی محمد صدیق و برگزیده اوقات بود عمر یکصد و پانزده
سال داشت میگفت که روزی فقیر جناب حضرت پیر و ستیگر حاضر بود که زبده اصیفا عاشق باصفا میان
سونما بهویری از خلفای شیخ بندگی داد و قدس سره هستند برای ملاقات آنحضرت تشریف آوردند
چون ذات عالی مرجع کار خاص و عام بود آنچنان رجوع مردم معاینه فرموده بودند ای میران سو بقصر شما
در چه کمال رسید و رجوع خلافت هزار و هزار سبوی ایشان دار و لیلین اگر چنین در قصبه بهویر نظر بود
و اینست خواب شد آنحضرت در جواب آن التماس کردند که گاهی صحبت زیارت آنحضرت فقیر در بهویر هم
خواهد رسید اتفاقاً بعد چندی روزی ارشاد فرمودند که میان شیخ سونما بهویری چنین ارشاد میفرمودند
طبیعت میخواهد که در بهویر رفته ملاقات ایشان فرستند حال آنکه آمده آید در قصبه بهویر تشریف بروند
تا سه روز از صبح تا شام جمع خاص و عام باشند کان قصبه مذکور از ذکر و امانت جمله در بندگی حضرت پیر
و ستیگر ماندند و درین سینه روزی که پیش حضرت شیخ سونما رفته باشد روز چهارم حضرت شیخ سونما
نخبت حضرت پیر و ستیگر آمده و کلبا گرفته فرمودند میران جو از ما هم نکرستنه نه الحقیقت بر زمره
در گاه ذوالجلال و الاکرام و مقبول جناب پیران عظام انرا و سبحانه جل شانها همیشه در شرفی و تر انداز
الحمد لله علی و کلب فطرت روزی حضرت پیر و ستیگر در قصبه پالی پت برای زیارت
تاج و سالکین امام التارکین حضرت شاه شرف بوعلی قلندر قدس سره بوده بودند ضابطه چنان بود که
خود بدولت بهستانه می نشستند و دیگر یاران برای طواف مزار شریف میرفتند و در همین آستانه آنحضرت
بر شاست و زخندگی تمام بیان شاه نوزنگ مخاطت شدند فرمودند انجا که قلندر صاحب بفقیر بتا

سفرمانند که ما در شما انقدر نیاز از پنجاب بزمه قبول نموده بود و هرگاه که سپهر من بدین عمر برسد ادای نیاز
 نماید چون والده ایشان رحلت فرمودند و شما بجز مسموده رسیدن نیاز همچنان باقی است بنویسند با ایضا
 وعده عمل نکرده اند اکنون بزمه شما ادای آن واجب است گوشت و میده و میده گندم سخته نیاز گوشت
 و مازده میده گندم سخته گوشت و میده و میده گندم مصلح نیاز با تکلف و مازده میده گندم سخته تیار کمانیه
 نیاز مکنند به از گوشت با مصلح پر تکلف و مازده میده گندم سخته تیار کمانیه نیاز گزارانیند اسلحه
علی و لک تقاضی بزبانی سید مرتضی کردی که سید مرتضی کردی که سید محسن کردی
 والده را ادای سار صاحب الورع و زهد ارادت بنجاب قدوة الواصلین زبده الکاملین بیان شاه
 عبداللطیف قدس سره داشت و نگین فرمای مسند شباری او رنگ زیب بادشاه نیز دست بیعت
 خدمت شاه موصوف داده بود از آن نسبت یک دوی سخی زمین پانوسه که محال سیر حاصل المصنوع
 در وجه مدد معاش سید محسن کردی که انعام فرمودند تا مدت حیات که مزاحمت و مداخلت نکرده بودند تا
 والد شریف عالمان و فوجداران طلب سند جدید پیش کردند و به مذکور به ضبط سرکار در آورده
 فقیر یعنی سید مرتضی برای حصول پروانه مجدد و درگاه به سمت دکن روانه حضور گردید چونکه داخل شهر شد
 و احوال واقعه والده شریف سمع مبارک حضرت ظل سبحانه رسید حکم والا صادر شد که عرض دید مذکور
 فرمان سواری سپه بگه زمین در وجه مدد معاش متعلقان سید مرتضی کردی که نوشته میهند
 و وزیر خان فوجدار چکله سرحد یقین بر گزارند از پرگنه زمین مذکور مسموده بدید از اینجا اسناد بیست
 آورده بعد قطع مداخل و رگر بنجاب حضرت پیر و سنگر سعادت اندوز گشته اسناد مذکور را بر اقدام
 مبارک گزاشته عرض کرد که سید مرتضی سیر سید محسن کردی در دکن رفته تماسش و تردد بلخ
 پروانه نشی صد بگه زمین از حضور معلی حاصل کرده آورده است آنحضرت فرمودند که تا مدت سه سال
 زمین پیورده نمیشود چون عرض لایح حال بود بران سخن چندان متیقن نشد اسناد مذکور را پیش
 وزیر خان بود بلخ احکام رسانیده وزیر خان جمیع متصدیان و کارکنان بر چند کوشش و سعی
 کردند لیکن کار با انجام نرسید بعد انقضای مدت سه سال در قصبه گرام کردی زمین سواری
 نشی صد سواری پیورده چک بندی نموده دادند بار دیگر این مشوره بنجاب حضرت پیر و سنگر رسانیدم تا
 فرمودند که تا مدت سه سال زر محمول اینجا یک دانته هم تقصیر نه خواهد آمد اتفاقاً هرگاه که فصل بار
 میشد و زراعت روی به بچگی می آورد آفت زاله یا غرضه یا خشک سالی یا آفت مخ یا موش
 یا مالی شکر یا تصرف کسی ظالم رو میداد تقصیر که فرمودند بوقوع آمد تا مدت هفت سال یکدانه بیست

روزی پنجاب حضرت پیر سنگر از حالات خود و صوابات متعلقان و اخراجات عرض کردم فرمودند که جانان شما را
 از رفتن حضور پادشاه لابد است سید نور محمد در پیش ساکن سازنگ پور که از انبیا که سه کرد دست بر رفته جان
 همراه سید مرتضی که روزی روانه کن فرمودند هر دو بیوب امر عالی روان گردیدند روزیکه داخل لشکر شدند و بهمان
 روز بر دیو پوری افتد اظهار مطلب خود کردند عده داران و عرض کنان بعضی رسانیدند که دو شخص فرستادگان
 حضرت سید یک آمده بر در ایستاده اند حکم شد که بیاید بپیام سلام رفته خاص نظر اقدس گزرایندم حکم شد
 نیشیند ششیم بعد مطالعه رفته پادشاه استغفار نمودند که ام سید مرتضی عرض کردم که روزی فرمودند که بر او
 دینی من بوده اسباب معیشت و استیگان واقربا چه طور بسر میشود عرض نمودم بسیار صدیقه است و سختی
 میگذرد حکم شد همین دم بندوی مبلغ پانصد روپیه بر وزیرخان نوشته روانه سازند و متعلقان سید مرتضی
 بلا توقف رسانیده رسید آن حضور اقدس رسانند و در آنوقت برای تناول حضرت ظل سبحانی ولید و ملک
 حاضر بود یک طبق از همان طعام حاضر با محبت شد از آن قباب سیر نخوردیم دور زمین انبیا پادشاه فرمود که
 کدام تصنیف از تصنیفات شیخ جلال الدین محمود تها نسیری هم رسید که بمطالعہ آن اشتیاق مالا یطاق است
 بعد حکم شد که بالا استراحت نمایند چون از حضور دور شدیم بار دیگر سانی و شوار شد مرتضی سید مرتضی
 روزی در عین سواری عرضی از نویسنده بازار نویسنده در بغل در شتم هر چند مردم اهتمام می نمودند
 و کدو دورتر از سواری عرضی بدست گرفته بلند نمودم پادشاه دریافت که کسے داوخواه فریاد میکند حکم شد
 که آن داوخواه را نزدیک بیاورد چون نزدیک رسیدم تباخت در ساله از تصنیف شیخ جلال الدین قدس سر
 از بغل بر آورده سه عرضی بگزارانیدم عرضی بمطالعہ نموده حواله غایتی اشخان دیوان سافت غایتی خان
 عرض کرد که سید مرتضی یافت دیدار پادشاه مشکین قلم دستخط نموده که پاس خاطر حقان و معارف آگاه حضرت
 سید سید یک دیده و دانسته عطا نموده شد وزیرخان تعجب نگارند اگر در آن دیده ساعت بخت و قائل در دم با
 حواله سید مرتضی نمایند بدان محل حبیب پیرزاده با وزیرخان سوالات مزاج و مشیت حضور پادشاه ناشناس
 با انواع انواع گزارشش نموده بود پادشاه از سید مرتضی استغفار کرد که وزیرخان با رعایا چه قسم سلوک او
 سید مرتضی گفت که وزیرخان در حق رعایا بر آید رحمت است و رعیت پروری شب در روز کم می باشد کلامی
 آن سوانح سن و عن وزیرخان نوشتند القصة بعد حصول اسناد و درینجا رسید اول پنجاب حضرت پیر سنگر
 فیضیاب گردیده آنحضرت فرمودند که این دیده سیر حاصل است باید که بصرف فقر و فضلا صادر و وارد مصرف
 دارند و بقدر حاجت خود نیز خرج کنند و موه متعلقان گزرا با سودگی نمایند اگر بذات خود طمع نموده از صادر
 دوار در خواهند گردانید و بهیم تصرف شما نخواهد ماند هر ارباب قبول نموده پیش وزیرخان رفته شما را بخود

و چون وزیرخان پیش ازین از سن کلام غائبانه مرحوم منت و ممنون بود بخاطر خود پرداخت منظور داشت
دیدند که در آن ایام بسیار آبا و اجداد و عزیزان کمال بود بلا توقف تامل حواله کرد و سر اولان همراه داد
که رعایا را به جمع کرده دهند از آن جهت و آسودگی کمال دست داد و سخندست فقر او غریبا همیشه دست
حاضر ماند و تا آخر این مسطور رویه موصوفت حضرت متعلقان ایشان است که از جنیدی بسبب تصویب و سنجیده
سلطان خللی واقع شده امید است که در عمل باو شاهی بدستور قدیم معور با اسحق رشید علی و ملک فضل
نواب عبدالصمدخان امیری ذوالاقتدار و از خاندان عالی تبار بوده است بعد از فحیحات گردیدن از هم سلیمان
و اسیر کرده آوردن کرده ایشان را در عهد محمد شریح سیرا و شاه از ملک پنجاب بطرف شامجهان آباد
مراجعت کرده در اثناء راه زیارت حضرت پرستگیر رسید مقربان با و شاه بعضی رسانیدند که نواب عبدالصمدخان
حاضر اند و در عظم بر رفتند و نعل گیری نمودند و فرمودند که فقر از دیدن شما بود و بر اضی و خوشنود میشود
یکی آنکه از اولاد خوابه احرار قدس سره مشهور گردید و دیگر آنکه با کفار غر انوده غالب آمده سر گروه آنها را
اسیر کرده آورده آید بر سنت اسلام اقتدار دارد و عاری استید درین اثنا طعام حاضر بود ماده فراز کرده
آنحضرت فرمودند که ما و نواب کجا تناول خواهیم کرد و چرا که همراه غازیان هم طبق بودن نواب عظیم دارد و آنچه
ما حاضر بود یک طبق نوش فرمودند ذات مبارک بقدر معاد نوش جان فرموده تمه را نواب موصوفت
عطا فرمودند بعد انقراض نواب عبدالصمدخان رخصت خواستند نواب عبدالصمدخان متصل جیامای استاده شد
طلب حضرت کرد که کینزاد یا نصدر و پیه نیاز حضرت بختن پاک نجانه خیر از پیش بطریق امانت گزاشته شده
کسی در پیش ارشاد فرماید که همراه گرفته مبلغ مذکور بیاورد آنحضرت بجز و اصغای این سخن فرمودند که است
گفته اند گل طویل الحق الامیر محوران هنگام اکثر اربابان نیز حاضر بودند همه انگشت بدان گرفتند و بجانب
اشارت آنها فرمودند که زمینها بر بخت کار بفرمایند میا و ابجد به گرفتار آید نواب از گفته خوش متنبه شده
رخصت گرفته بچشمه خورفته دو پیر سبر برده بعد نماز ظهر مبلغ کینزاد یا نصدر و پیه نیاز مذکور همراه گرفته بجانب
اقدس رسید و از مسافت چند قدم با بر بنه کرده و صره زرد بست خود گرفته بجز با بر بنه کرده و صره زرد بست
گرفته بجز نام آستانه آورد مردم بعضی رسانیدند که نواب خود بر بنه یا صره زرد بست خود برداشته می آید
فرمودند چرا نباشد از اولاد اولیا نامدار و درویشان عالیقدر است بسیار خجین و آفرین کردند فرمودند که
بجناب فقرا و اعتقاد و انکساری باید اسحق رشید علی و ملک فضل است میان محمد واحد در پیش
ساکن کرمان از مردان حضرت پرستگیر و صاحب حالات بود و کجند و لجه فقیر دید جلوه محبوب حقیقی
نمود و نظر عالی ندانست از زمره کائنات و تعینات عین ذات مقصود و مقصود بود حتی که از جهاد

و بناات جهان میدید و فیروز کاتب الحروف با ایشان ملاقات نموده است روزی خان زمان خان که امیر
 ایشان بود بجناب حضرت پیر دستگیر خراسانی از نقد و یک مرغ زرین بسیار خوشترنگ و سنقش نظر گزارانید
 چون مرغ زرین پر نور جمال ارگشته بود حضرت پیر دستگیر نظر بر آن متحقق نموده مرغ موصوف را بمحمد واحد
 بخشید و محمد واحد مرغ را از جان عزیز تر داشت و شب بطلالعه اشکال و انواع وصف صالح مستوف بود
 محمد شرف فقیر ساکن این کلبه که آنم از میران سرکار بود بخاطر خود هموس مرغ زرین بخت از محمد واحد
 درخواست که این مرغ را بجا رحمت سازد محمد واحد جواب داد که اول از عنایات حضرت پیر دستگیر استحضرات
 ندارم که بشما بدم منیر سم که مباد ازین منی مزاج اقدس عبار خاطر هم رسد دوم آنکه ما را هم بدین مرغ دستگیر
 خاطر بدیدیم بگویم بهر سبب است از خود جدا کردن نتوانم ازین مقدمه ما را معذور زمانید محمد شرف آرزو خاطر
 گردید و در صد و اید استعد گشت از راه صد و دروغ افترا نسبت به جناب حضرت پیر دستگیر گزارش نمود که
 محمد واحد بگوید اگر میران صاحب از من بریم شده فقیری و درویشی باز نیستاید برای گزران و بسیران او
 املاک و زمین باغ کفایت میکند از ان درویشی چندان احتیاجی ندارم آنحضرت از صفای این بجز به در آمدند
 زبانی کسی آید و روزی گفته فرستادند که محمد واحد بگویند آنچه فقیری از ما حصول کرده آید و پس بپای
 و خود از وجه حاصل باغیات و زمین یقین است که بسیر خواهد بود با سودگی گزران خواهد کرد بجز درود
 این پیام ذوق و شوق باطلگی از دل بر طرف شد و پراگندگی خاطر بجدی رونمود که از نا زنجوختی هم
 باز ماند تا مدت مدید بین حالت گرفتار بود آخرش بر ضمیر بار ایننگان واضح و مشکلف گردید که محمد شرف
 از راه عدالت و کینه بر محمد واحد افترا و بهتان نسبت به مزاج اقدس را از طرف آن بیچاره به هم و ناخوش
 گردانیده است قدوة المحققین صاحبزاده والاقره میان محمد باقر التماس کردند که محمد واحد فقیر را تقصیر
 در غضب گرفتار آمده معنی متحقق و ثابت است که محمد شرف از مرغ زرین میخواست او از او دستش را
 کرده از آنجست کینه در سینه وی جا گرفته بین حبت بجناب عالی گرفته بهتان نسبت به عرض کرده است آنحضرت
 فرمودند اگر محمد شرف از خلاف نای را از خود تخفیف تراشیده بود از خرابی درویش صاحب حالت گردید
 بدین جهت ازلی و با بر بیست عاقبت وی خراب خواهد شد از ان روز محمد شرف بر جعت و خواری گرفتار
 گردید و عاقبت بخرانجامید **محمد شریف علی** فلک از روزی که حضرت پیر دستگیر از مقبیه سیوانه که مسکن
 و موطن اجداد بزرگوار است بطلب فقیر درویشی برآمد تا مدت چهل سال زینهار با نظر متوجه نگردد
 چون مشیت ازلی بر تربیت از مظهرم زلی قرار یافته بود روزی پایتگاه آن والاچاه عالی نژاد آن
 گشت کلبه شهر خیال اوج گرسه حنیض آن تواند شد در اندک زمان بدیده علی

ولایت رسیدنی اختیار کرامت و خوارق عادات از ذات مبارک بمقتضای ظهور میرسد آخر الامر غنچه زنده
 همچو آفتاب شهور معروف و دور نزدیک گردیده علم مترات بسر حد کمال رسیده خورشید وار دات جهان را
 نور معرفت منور و شب تیره بخان عالم را چون صبح صادق انوری ساخت مرجع خاص و عام گشته تنگی
 اکابر و اصغر سادات عظام ساکن سیوانه باز روی تمام بجناب حضرت پیر پستیگر آمده عرض کردند از
 وقتیکه حضرت شاه زید قدس سره رحلت فرموده اند از اولاد آن عالی تبار کسی مثل جد بزرگوار روای کرامت
 نه افزوده مگر ذات مبارک که خاطر فیض آثار آنحضرت گنجینه اسرار الهیه و زبان الهام ترجمان ابواب مشکلات
 مفتوح است میخوام بطوریکه دیگر خلایق بیشتر از فیض صحبت خود بدرجات عالی رسانیده اند و حق سادات
 سیوانه هم توجه مبذول فرموده چند روز در قبضه مذکور سکونت در زبده مردم آنجا را نشا پناه هدایت منوالی
 فرمایند همین صواب است آنحضرت از طرف سادات سیوانه به سبب خلاف مذموب بودن بخاطر مبارک اندکی سواد
 المزاجی داشتند فرمودند که ما را کدام وجه کدام نسبت به بیرون سیوانه مکلف و مجبور میشوند عرض کردند که
 وطن اجداد آنحضرت است و آنحضرت پسر محمد یوسف اندام از اینر موجب تقاضاست که از برادری مایان خمینین
 او بیاید کامل ظهور نموده است فرمودند همه خلاف و کذب است چرا که فقیر از روزیکه این لباس فقیر اختیار کرد نسبت
 محمد یوسف را از دل محو گردانید بجناب حضرت شاه ابوالکاسم پیوسته نسبت غلامی پیدا کرده و تمام عالم سید
 که شاه بیگ ابوالکاسم است کسی دانند که شاه بیگ پسر محمد یوسف است و پسر ابوالکاسم میگوید و دیگر شایان
 مذموب ملت خلاف مذموب فقیر دارند چه طور موافقت و و در آنچه از اسباب سکونت و وطن اجداد
 میگردید چیزی را که براه خدا میگذرانند باز بطرف آن جوع آوردن بید از عالم تخریب است همه کتاب و اصغر
 اقرار آوردند که مذموب ملت آنحضرت بجان و دل قبول می نمایند هر طرفیکه ارشاد خواهند فرمود بهمان راه
 می پوییم چون قیل و قال از حد گذشت قدوة الکاملین سید عبد المؤمن جبور خلوت عرض کردند که فی الواقع
 آنحضرت را از برادری هیچ عرض نیست نسبت پدری با حضرت شاه ابوالکاسم مقدم و مقرر و با سید یوسف
 هیچگونه احتیاجی ندارند لیکن اگر آنحضرت در سیوانه تشریف میفرمایند بواسطه ما تشریف میفرمایند بواسطه
 ذات مبارک هزار سادات عالی تبار که از راه جهالت در ورطه ضلالت افتاده اند هدایت می یابند بمعنی
 موجب ثواب عظیم است آنحضرت رضامند گردیده روانه بقصه سیوانه گردیده و بمیان عبد المؤمن ارشاد
 فرمودند و قیله سواری متصل جوینی جد و پدر رسد اطلاق دهد چون سواری مبارک که بکوه جویلی با سه
 اجداد مبارک بودند رسید میان عبد المؤمن گزارش کردند آنحضرت گوشه روای بروی مبارک انداختند
 هرگاه از آن کوه در گذر شدند روانه از روی خود بر ناختند فرمودند میرا بچیز چیزی را که بواسطه طلب ما میخواستند

گذاشته بود بار دیگر بر آن نظر انداختن موجب خفت غلاشت توحید و تخریب است شخصیکه اسباب ذمیوی او
 است زود طالب خدا گردد و باید که بر همان جا دستقیم بود و هر چه محکم است مستعد باشد و دل خود را با این آن
 حقیقت کند بعد در حویلی جمال الدین سردار انجا بود و زول فرمودند بوقت نماز ظهر با نصد کس از ساوت
 خطاب که تشیع المذهب تارک اجتماع بودند حاضر گشته بطریق اهل سنت و جماعت نماز ادا کردند و چند
 طائفه طائفه گروه گروه مریدان حضرت میشدند و از شفاخانه هدایت آن عالی مرتبت نسخه نجات می یافتند
 و از ورطه بلاکت بیرون می آمدند بعد چند روز از انجا وداع شدند بدائر شریف شریف فرمودند ان محمد
علی فولک نقل است که در عهد محمد فرخ سیر او شاه در موسم برشکال اساک باران شد در موسم
 پیشین حکم آن حضرت نبود که مریدان طالب مکان گزینند و در حضور پادشاه با او مشغول باشند
 سید بنی کافر خود گزیند که این مرتبه بارش نمی شود بهتر است که زیارت حضرت پیوسته بگیرد کرده بایم چون
 بهستان بوس شرف گردید رسید درین موسم پرا آید عرض کرد امسال خشک سالیست باران
 بارید فرمودند از کجا میگویند موسم است برگاه حکم میشود و میبارد و شما بدائر بروید بعد ازین رسیدن
 بوطن خود اشکال باشد رخصت شدند در اثنای راه در خان انبه بسیار پنهان و متوسلندست با انجا
 رسید بودند که باران نزول کرد هزار خواری تا بدائر شریف رسیدند و از ده روز باران می بارید
 کتاب تا بدو وقتیکه فرصت شد بوطن خود رسیدند **محمد سید علی فولک نقل است**
 در کتاب گلزار ابرار گفته حضرت شیخ عبدالقدوس حنفی گنگویی که در اصول و فروع سگین علوم کتبی
 روزگار بود و بنی ای آنکه از نزد حضرت امام اعظم ابوحنیفه کونست و بعضی گمان دارند که ختجه است
 آن گویند که همیشه و شت با وجود کلان ساگی از اشاع ناشکیبا بود و لانی عالم کابلی در تذکره نگاشته
 که بلازمت آمد روزی در هنگام سماع رسیدیم چون اضطراب تو احد فرودشت از روی اروا
 بودش سپیدم باطن پانچ داد من گم شده ام مرا جویند از گم شدگان خبر گویند تغییر تمام در شدندگان
 خاص مقام پیدا آمد مجلس سماع از سر تازه شد مشهور است که از ولایت بخارا اعلم علمای زمان قدوه فضل
 دوران شیخ محمد قدس سره سر بر آورده در علم و فضل و کمال ممتاز داشت سخاوت ایشان اراده تصحیح گرفت
 که درین عصر اکثر شایخ سماع میکنند و مردم را ضلالت می افکنند و کراهی نمایند آنها را از ارتکاب افعال
 ناشروع باز باید داشت از وطن خود میگذرد و نجاه کس فاضل و عالم متبحر و کتاب بنفاد و با شتر همراه گرفته
 روانه گردیدند در سر خانقاه که شهرت سماع می شنیدند با نجا رفته اخصاب نموده سماع رقص ابد لایل
 و گنگوی علی بن منیع میساخت و بیچکام تاب سحت نبود از انجا تا بلاهور همین طور باطنطنه تمام رسید مردم

سمع رسانند که بطرف هندوستان در قصبه گنگوه حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوی بانی مبانی سماع و غیر آن
 قدوه مشایخ هندوستان و هزاران در حضور وی می باشند و شب در روز مستغرق هستند
 اگر آنجا منع نمایند گویا این رسم از تمام هندوستان برخاسته میشود و شیخ از آنجا که آمده و گنگوه رسید
 یا حضرت قطب العالم ملاقات نموده گفتگوی علم و بحث سماع در میان آوردند و بر سر از طرفین دو کد
 میان انداخته شیخ برخواست و تقید نموده که آئینه ازین نام شروع باز آید و کرم سماع کرد پس آن قطب العالم
 مثل حضرت شیخ احمد و حضرت شیخ علی و حضرت شیخ رکن الدین و حضرت شیخ حمید و غیر هم که هر یک فاضل کامل
 و قطب عصر خویش بودند جناب بزرگوار عرض کردند که اینچنین کار را چه اختیار کرده رو باید کرد و در سبب آن
 حرفی نزنم خود عاید گردد و از عهده جواب آن بآدمی مشکل افتد حضرت شیخ جواب داد خاموش ساکن ماند
 و قصه شب از نصف زیاد گذشته بود که یک عورت عراسی برای سائیدن آرد بر آستین داشت و سرود
 آغاز کرد رسم است که مستورات وقت سائیدن و استیا گردانیدن با سخا و داد از خزین هر چه میخواهند بخواهند
 بومی می مانند انهم حسب عادت این دو بهره مندی و بهره دی و دیگر کسی که کماط پندین بهر آری تن
 میوز و گداز گفتن گرفت حضرت قطب العالم را از استماع این کلمات حالتی رود او تواجده برخواستند و نفس
 میگرداند زبان مبارک میفرمودند که امروز شک تریه میوز و شیخ خود خیر کنید که وقت را در یابد و آمده است
 نماید چون این خبر شیخ آمد رسید بهانم دره بدست گرفته حاضر مجلس گردید چه می بیند که هزار درویش گرد
 حضرت قطب العالم مثل پر دانه بر شمع قربان می شوند و شورش و هنگامه سماع کرم است و از ناله و زاری و شیان
 گنبدی رخ عجل است شیخ دره بدست خود گرفته برای تنبیه نمید کرد و دستش عجز گردید و از کار جانزد دره ساجد
 چپ گرفت آنهم بستور بیکار شد و خود از هیبت جلال مهبوش گردیده بر زمین افتاد و آن شب تمام روز
 و تمام شب دیگر مهبوش ماند روز دوم پیش آمد بر اقام مبارک حسین نیاز بساید و عرض کرد که گنگار
 این کار برای همین روز اختیار کرده بود که درین احتساب العبه ازین فرقه علیه کسی صاحب تصرف نظر آید
 جناب وی ارادت آرم بحال در اطلاق خود قبول فرماید و در سلک نادمان خود مسلک نماید حضرت
 قطب العالم فرمودند بیک شرط قبول نمیشود و تجسید که از بنجا را تا این زمین احتساب کرده مشایخ عظام را
 از استماع بار داشته است در هر مقام و هر خانقاه باز رفته و حضرت آنها نموده و فتوی اباحت سماع
 بر یک که بستور معمول قدیم از بزرگان محل ظهور آید میفرموده خواهد شد شیخ احمد باز روانه شد و هر خانقاه
 میرفت و پیش صوفیان و مشایخان بعدت پیش می آید در و بروی خود سماع میگمانید و رضانا مهربان
 حصول کرد جناب شیخ آب در رسید و رضانا مشایخان بنظر اقدس گزیدند گمانزدی خاطر چنین

که چون عمر آخر رسید و از مرگ جای دفن این اخصر پیش استانه روضه منوره باشد که گزار مردم زائر
این از بالای خاک این فقیر شود و نشان قبر پیدا بود بمسجول جناب عالی شد چنانچه الی یومنازه ازیر استانه
منوره مدنون است و خلائق از بالای آن گزشتند زیارت میرسد خلق مستفید و مستفیض میشوند حق تعالی
بجمع مسلمانان را پنجمین مرتبه میرگرداند **الحمد لله علی ولک** حضرت مخدوم الملک شیخ عبدالسلطان پور
که در جالندهر مدنون است اول از جمع انکار کمال در آمدند و در نار و ابون سمع تصنیفات متعدد ترتیب داد
و علماء را سنن خود ساخته بداعیه احتساب در تمام شهر تشریف آوردند و در آنوقت حضرت شیخ جلال الدین **علیه السلام**
در سمع بودند و این بیت غنا کردند آن فقیرانیکه این سویروند هر یک صاحب قرآن و حکیم است
دیدند که عالم ارواح او پیا و اینها و در آن جماع حاضر بودند و اعتقاد که در حق اولیاد داشته اند از آن
خوانند و مقرر سمع گردیدند بے اختیار بر زبان راندند که نیست عن سواد الاعتقاد فی حق الاولیاد و در اباحت
سماع رساله بعبارت عربی از روی دلائل احادیث و عبارات فیه غیر تصنیف کرده اند اگر چه بنام آن ششتم
در اینجا موقع داشت بسبب طوالت کلام و کتاب درین مختصر گنجایش ندید حواله بر رساله مذکور نموده همین تصنیف
می نماید **الحمد لله علی ولک** پسر حضرت جلال الدین تها نسری وفات یافته بود در عین مائتم روز سوم مجلس
شد وقتی که تمام مشایخ حاضر شدند حضرت شیخ تها نسری ادا حتمی آیت در مجلس شسته بودند هر گاه که معنیان
خواستند که سرود آغاز نمایند خود از آن مجلس برخواستند بیرون رفتند بار یا سنگان عرض کردند که درین حکمت
بود آنحضرت سماع نفوس بودند و در جواب فرمود که دلم تعزیت فرزند است پرسیدم اگر میل خاطر سوی جوت جاگوش
راه یابد پس سماع حرام خواهد شد چرا که آنهم داخل شمار است ازین سبب از استماع باز ماندم **الحمد لله علی ولک**
ولک بزبانی حافظه را و که بسیار صاحب و در بود باوصان حمیده موصوف عمر را در اراده است میگفت که
در خدمت قدوة المحققین میان عبدالملک سرمندی او رنگتیب با دشا رسوخ تمام داشت بنام ایشان
معبه عالی دلگشا در سرمند بنا کرد روزیکه عمارت ترتیب یافت و با تمام رسید و به تمنیت آن میان عبدالملک
تمام شامین عصر و علیا وقت و اشرف و اکابر شهر را ضیافت دعوت نمود هر پنج قبله که تفصیل این است
یکی کابلی نقشبندی و دیگر فرداری از اولاد حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه و سادات نجاری و ترمذی و
کردی که بر یک بجای خود سردار و رئیس صاحب جا و حشمت همه را دعوت کردند اتفاقاً حضرت پیر و شکر تها
آنروز در شهر تشریف آورده در مسجد خرابان نزول فرمودند میان عبدالملک از استماع این خبر میان
حلف الصدق خود را بخدمت حضرت مرشد آفاق فرستاد که فقیر سبب شد و ات لوازم ضیافت و اهل
رضت نیافته بنده زاده بنجاب عالی میرسد امید از توجهات که اجازه است که تشریف شریف از زانی رسد

مجلس رازنیت مجتهد حضرت مرشد آفاق دعوت قبول فرمود متوجه ببلخ شتاری گردیدند که در بهمان باغ
 مجلس مشهور یافته بود از گل و گلزار تزیین کمال داشت و خوش اعلی گسترانیده بودند بجزو که پای مبارک اندر دوازده
 باغ نهادند تخت گل و لاله و نمازبان و سون تکلفه و بهار عجیب و غریب مثل آتش خروزان گشته از دیدن آن حالتی
 پیدا شد ولی اختیار فرمودند و رقص آغاز کردند و اولان نیز در رکاب حاضر بودند ساز از کنار پای خود برآوردند
 سر و پا برهنه کردند غزلیات و رباعیات و اخرا و آنچه میسر آمد سر آیدند از آن جمله انبیت از حافظ شیرازی
 کس ندانست که منزلت که معشوق کجاست این قدر هست که با آنکه جوهری است و حضرت
 پیرو مرشد آفاق بهمان شوق و ذوق رقص کنان در باره در می وارد مجلس گشتند و تمامی حضار مجلس
 خاندان عالیہ خصوص از سلسلہ حضرات نقشبندیہ مثل میان قطب الدین و غیره همگی و تمامی شریف سماع بر سر
 دوران هنگام عجب تاثیر پیدا شد که منکر و مقرب کس از چشم اشک نریان و گریان بودند وقت و بتیاهما میگردد
 و ناله از آب دیده آتر میشد تا مدت یک پاس سماع گرم ماند هر گاه آفاق بود او هر یک را مصلحت و معاف
 مستفید گردانیده بر سر حوض شستند و وضو ساختند تمامی مشایخ حضرات نقشبندیہ و دیگر خانواده بهیچ
 میگفتند اگر سماع باین قسم باشد که رایچه مجال دم نزن که بچین سماع و رقص حسی و حقاقتی بر زبان آورده
 با حساب ارتکاب نماید و حرام گوید بعد دو سه روز حضرت مرشد آفاق سخاوت میان عبد الملک شریف و
احمد نقی علی نیک زبانی میر علمت شد که حضرت پیر سیکر در هنگام فتور سلیمان بهیچ که در بیجان شد بود
 و با صرار و انانی مور حقیقت عالم اسرار طریقت با و شاه دنیا و دین حضرت خواجہ قطب الدین قدس سره بدین
 برده بجو علی عمان جواهر و دقائق معانی حضرت شیخ عبد الحق محدث دہلوی نزول فرموده بودند روزی مجلس خوال
 حاضر نشدند و این رباعی من تصنیفات حضرت محبوب جانی شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی قدس سره
 آغاز کردند **دل من بی تو کجاست تو هم میدانی دوستی نیست که در باغ زینتم بی دوست باغ بی دوست غذا**
 تو هم میدانی چون مجلس گرم شد شورشی غلیم پیدا گشت دوران اکثر باران صاحب حالت و زود بود
 از آن جمله یکی را شوق چندان غالب آمد که آتش اشتیاق و ذوق چندان غالب آمد که آتش اشتیاق فراوان
 ریا چنانچه پیشش احاطه کرده سوختن گرفت با چراغ اجباب اقدس عرض کردند آمد سر و موقوف دارند و چنانچه
 در پیش از بر کیند بعد و بجزارت آن سر و بافاقت آمد انواقه بحضور میر غفلت الله راوی اجرا بنظر آمده بود
پیر سید علی نیک زبانی نقیست روزی بحضور حضرت پیر سیکر در مجلس مقبول و شد بر حق سینه که در
 میر سید جواد و امین خان و محمد عوث مستوطن کهارون که از علمای وقت بودند و دیگر باریان عزیزان
 که هر یک سخاوت و واصلان حق و برگزیده اوقات بودند و قولان و مطربان باین غزل من کلام عجب

حافظ شیراز مترجم بودند مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که ز انکس شخصش بوی کسی می آید
 باز و در سر سید ملک حافظ یاران شاه بازی تباری کسی می آید بر بیت مقطع تمام مجلس ذوق و
 شوق و بی اختیاری بدمه نهایت روداده که به تقریر و تحریر نیاید سوزشی عجب نبود که یکی دیگر بی خبر از دست
 در آن هنگام حضرت پیر دستگیر می بودند که اکبر شید و المنه بزبان این فقیر حالت جبروتی و ملکوتی کشوف گروید
 کسے بدرجه شش بریز کسے مانند او حدالدین کرمانی و کسے مثل فخرالدین عراقی و همین قسم نام چند کس از گان
 آوردند که در ایشان این فقیر راحی سبحانہ تعالی بدین مراتب سانسید دست و از سینه ایشان در دخیبند
 و بوی محبت می آید شکر بجای می آید که در نبوت کساد و زمان کساد و همچنین صاحب دسد و حالات پدیدستند
 اسجد علی و لک نقلست بزبان سید محمد جواد که در دار شریف مجلس عالی عریب کرد و بود درین
 نیز میان محمد شاه در ویش راحالت روداده در و جدا آمد و چنان چرخ نیز و کسب و با معلوم نمیشود
 بسیار بی اختیاری میکرد و بر حضرت پیر دستگیر هم شوق غالب بود در آن حالت سیر می بودند که آن روز ضربت
 جان شاه محمد دست باید دید جان بر شود و پانز شود و ناد و پاس روز مستغرق بشوق الهی بود چون آفتاب
 حضرت پیر دستگیر شکر از سجا آوردند که اکبر شید امروزش شاه محمد سلاست ماند که سعادت مند با و فروغ مشرق
 و مقرب حضرت پیر دستگیر بود بسیار شبیه وضع و در علم و فضل نظیر داشت حالات عیاشی و غرابت داشت
 و جد و حال اکثر اوقات بحضور حضرت پیر دستگیر در حالت سماع بگریان حضرت دست می گذاخت و تکلم میگفت
 و میگفت که باری بفرماید اکنون کجا خواهد رفت و اکثر بگریان آنحضرت شکسته میشدند و گریان چاک
 میکرد و حضرت پیر دستگیر همچنین حرکات او را جان نمیداشتند و هیچ طالی بخاطر راه نمی یافت آخر از وی حرکتی
 خلاف معنی آنحضرت ظهور آمد سجد به آنحضرت گرفتار و مجذوب شد بد آنکه قطب عالم در زمان کبی میباشد
 و قطب ارشاد و قطب دار نیز سگونی یعنی ارشاد و مدار کوفین بدوست و وجود جمیع موجودات عالم علوی
 و سفلی بوجود او قائم است نام او عبد اللہ خوانند اگر چه ظاهر اسم او دیگر باشد و این را در دنیا یکی بدست است
 نام او عبد الملک فیض از روح قطب دار بر میدارد و افاده عالم علوی میرساند و یکی بدست نام او عبد السرب
 نام از ولی قطب ار از دنیا رحلت نماید و بعضی میگردد عبد الملک زیر همین او بجای آدمی آید و عبد السرب نظام
 عبد الملک عروج میفرماید و ابدا لے از بلا که بر قلب اسرائیل است و آن مذکور خواهد شد محل عبد السرب می آید
 و همچنین تا روز قیامت این سرشته جاریست و جمله اقطاب در عالم و وارزده اند و نسبت از آن قطب علیم اند
 در بر اعلیم قطبی و سجد دیگر قطب ولایت از میان آنها برین تفصیل است قطب اول بر قلب اسرائیل علیه السلام و
 سوره یسین قطب دوم بر قلب ابراهیم علیه السلام و در او سوره اخلاص قطب سوم بر قلب موسی علیه السلام

سوره اذا جاء قطب چهارم بر قلب عیسی علیه السلام و در او سوره نوح است قطب پنجم بر قلب داود علیه السلام
و در او سوره لاذلزلت قطب ششم بر قلب ایمان علیه السلام و در او سوره واقعه قطب هفتم بر قلب ایتوب
علیه السلام و در او سوره بقره است قطب هشتم بر قلب الیاس علیه السلام و در او سوره کاف است قطب نهم
بر قلب لوط علیه السلام و در او سوره نمل قطب دهم بر قلب جود علیه السلام و در او سوره ملک است قطب
یازدهم بر قلب صالح علیه السلام و در او سوره طه است قطب دوازدهم بر قلب شیش علیه السلام و در او سوره
ملک است دهم بر قطب هار است که اگر قطب را از قطبیت تغییر سازد قبول افتد احکام از کائن لوح محفوظ تغییر
و تبدل آن بدست اوست و قبض قطب مدار بر قطب العالم واروست و قبض قطب العالم بر قطب ولایت
ابدال و قبض قطب ولایت بر اولیا و در چون ولی ترقی کند قطب ولایت رسد و قطب ولایت که ترقی کند ابدال
گردد بر قطب اسرافیل بعد از مرتبه قطب مدار شود چون قطب مدار ترقی کند بمقام فرو است رسد یعنی از او شود
بر قلب حضرت علی رضی الله تعالی عنه و حضرت علی رضی الله تعالی عنه بر قلب رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم
و طائفه از او راقع او معین نیست کاسی کم و کاسی زیاده میباشد اما از چشم خلافت میتواند چون او ترقی کند
بقطب حقیقی رسد و از مقام قطب حقیقی مقام معشوقیت و ابدال بر حسب حدیث شریف بدو ادب است سیصد
و در نسبت اقلیم می باشد بر اقلیم ابدالی و در وی معنوی و در حق خلق آن اقلیم میکند چون یکی از ایشان از دنیا میرود
معرفی می رسد و بجای او نصف میماند و این نسبت ابدال بر اشارت صفت می بود اسم معین دارند ابدال اول
که در اقلیم اول است بر قلب ایسم علیه السلام اسم او عبدالحی است و دوم عبد العظیم بر قلب موسی علیه السلام سوم عبد المجید
بر قلب یونس علیه السلام چهارم عبد القادر بر قلب ادریس علیه السلام پنجم عبد القادر بر قلب یوسف علیه السلام
ششم السمع بر قلب عیسی علیه السلام هفتم عبد الصبر بر قلب آدم علیه السلام اما این ابدال حضرت عیسی علیه السلام است بر یک
ازین ابدال عارف و کامل میباشد و یک لوح ربع مسکون رهبری نماید و طرز هم دارد و اسرار بیه در صفت کواکب
از سعد و خمس است حق تعالی در ایشان داشته آبادی خرابی در آفاق بوجود مبارک ایشان موقوف است اگر خواهد
که ولایتی را مقهور گرداند ازین بدو عبد القادر و عبد القاهر را که تاثیر زحل در مریخ است اما خرابی
الولایت بر اسطمانیان گرداند و دیگر عالم است و سوار این صفت سینه و پنجاه و صفت ابدال دیگر اند مسکن
ایشان کوهستان است و خورشید از شلم در خان و پنج بیابان و با معرفت کمال مقدس سیری و طرز از در سینه
کس بر ملت آدم اند نام ایشان صفی الله باشد و چهل کس بر ملت موسی علیه السلام نام ایشان موسی است بنفست کس
بر ملت ایسم علیه السلام نام دارد چهار کس بر ملت میکائیل علیه السلام محمد نام دارند و یکی بر ملت اسرافیل
نام دارد ابدال آن احمد است چون انگیس یوزیری ملت میرسد عبد الرب نام می یابد ابدال آخره سو آن چهل ابدال

دیگر از جنوب جنوبی بود و امتیاز بیون دو از ده کس و ملک شام نسبت بهشت کس در عراق سکونت دهند و در سیم
بر کس است و بعضی مشایخ چهل ارباب را چهل ارباب خوانند چهار دنا و چهار رکن عالم ساکن اند یکی نسبت مشرق نام او
عبدلود و دوم نسبت مشرق نام او عبدالمؤمن سوم نسبت جنوب نام او عبد الرحیم چهارم نسبت شمال نام او عبد القدوس
و قیام عالم بر وجه مبارک ایشان است چون یکی از چهار از دنیا رحلت می نماید صوفی را میزند و بجای او میرسانند
دیگر سینه نقباء و نجباء و مفتاحین چهار عدد در کار عالم اند و یک غوث که در آفاق است نام او در اقطاب
و مسکن او کوه ناما در یک لمح عالم تمام میرسد چون غوث ازین عالم می رود یکی از عدد بجای او میرسد و بجای او یکی
از انبیا و بجای او یکی از نجباء و بجای او یکی از اقطاب و یکی از صفا و مسکن نقباء در زمین مغرب
و سکونت نقباء در مصر است و انبیا در اقطاب و در سیاحت اند و ایشان را سکون و قرار می نیت و بعد از تبارکی
اعراض بجا و خود اند و در اقطاب اکثر در مصاف اقالیم می باشند و قطب دارد در شهر اعظم و قطب دارد در
اقلیم و اقطاب تصرف دارد و چهار عدد تن دیگر مکنون باشد که چکس از عالم بر جان ایشان مطلع نیست و مطلوب
می نویسد در اقطاب سلوک نزد پیران چیست یا زده مرتبه مقرر کرده اند از آن نجم مرتبه کشف و کرامت است نزد بعضی
مشایخ صد مرتبه مقرر کرده اند از آن مقدم مرتبه کشف میگردد و بعضی پنجاه مرتبه گفته اند هم مرتبه کشف می شود پس
هر که در مرتبه پنجم اظهار کرامت کند از مراتب دیگر محروم ماند باید که درین مرتبه خود را ضبط دارد و تحمل نماید تا مراتب دیگر
بر وی نکتاید بعد کرامت عاوت او گردد و انبیا را هم کرامت آنت که امور نفسی باشد و تصرف آنکه صدل و انبیا
کردن یعنی مردم را زنده و زنده را مرده گرداند و در سنگ و سنگ را زکند - اکثر مومنین متفق اند که حرف
خلافت از حضرت علی کرم الله وجهه بجا کس رسیده که ایشان را چهار پیر بگویند - حضرت امام حسن حضرت امام حسین
سوم حضرت خواجه حسن بصری چهارم کبیل بن زیاد و پنجم خلیفه جمین و تفصیل چهارده خانواده اصل است
خانواده زیدیان منسوب بخواجه عبد الواحد بن زید که مرید و خلیفه حضرت خواجه حسن بصری گشت - خانواده عیاضیان
می پیوندند و بخواجه فضیل بن عیاض بن مرید و خلیفه عبد الواحد بن زید پیوندند - خانواده اوهمیان ملحق بخواجه
ابراهم اوهم که مرید و خلیفه خواجه فضیل بن عیاض بودند - خانواده پیران که منسوب است بخواجه بیقر -
دی مرید و خلیفه خواجه خلیفه الموعظی بودند و مرید و خلیفه خواجه ابراهیم بن اوهم - خانواده حشینیان از خواجه
ابو اسحاق شامی که مرشد خواجه علو مشاود دینوری مرید و خلیفه ابراهیم بن اوهم است عجمیان مبدأ این خان
از خواجه حبیب عجمی و خواجه مذکور مرید و خلیفه خواجه حسن بصری و هم خلیفه عبد الواحد بن زید پیوندند خانواده
از ایشان شدند چنان طیفور بیان کرد خیان سقطیان عجمیان کازونیان بلو سیان در
خود سیان خانواده طیفور بیان بدست این خانواده از خواجه حبیب عجمی از بزرگستای چون اسم

خواجه طیفور بود بنام مشهور بود وی مرید و خلیفه خواجه حبیب الله است از خدمت حضرت امام جعفر صادق
 خرقه خلافت داشت که بنام ظهور این از خواجه معروف کرخی وی مرید و خلیفه خواجه داود طائی است و در
 مرید و خلیفه خواجه حبیب عجمی اند و خواجه معروف از حضرت امام رضا نیز خرقه خلافت یافته است - سقیان است
 پیدایش این خانواده از خواجه ستری سقطنی است و سقطنی مندرس فرزند و گونید و خواجه مرید و خلیفه معروف
 کرختیست - خانواده جنیدیان است ابتدای این خاندان از حضرت خواجه جنید بغدادی و در مرید و خلیفه خواجه
 ستری سقطنی بود - کافور و بنان ظهور این خاندان از خواجه ابواسحاق کافور بنی وی مرید و خلیفه شیخ جنید
 بغدادی است طوسی است استتمار این خاندان از شیخ علارالدین طوسی و مرید و خلیفه شیخ وجهالدین بود
 وی مرید و خلیفه شیخ محمد بن عبداللہ وی مرید شیخ احمد اسود وی مرید میثاق و زینوی مرید و خلیفه حضرت
 جنید بغدادی است - آغاز این از شیخ ضیاءالدین ابوجحیب سروردی و مرید و خلیفه شیخ وجهالدین بود
 بود و در سیبانه ظهور این از شیخ نجم الدین کبری و مرید و خلیفه ابوجحیب بود و در دوی و مرید و خلیفه شیخ
 وجهالدین ابوجحیب بود - دیگر چهارده خانواده فرغ که از خانواده های اهل سرزده اند بنام تفصیل
 این خاندان حضرت غوث صمدی سیدی الدین جلیانیت و آنحضرت مرید و خلیفه خواجه ابوسعید خردی است
 و خواجه ابوسعید بجنید واسطه میرسد بحضرت خواجه جنید بغدادی و کیه خرقه خلافت از امام حسن ثانی بن
 امام حسن رضی الله تعالی عنه از آباد اجداد او رسیده بود ولادت شان در سن احدی و بیست و چهار ماه
 و وفات آنحضرت در سنه احد و بیست و پنج تا مدت عمر شریف نود سال و سفت ماه در روز عرس آنحضرت
 در شهر یازدهم ربیع الثانی بهین سیزدهم و بعضی هجدهم ماه مذکور میکنند - غنا این خاندان از خواجه ابوسعید
 قضیبیت از توابع ترکستان و ترکستانیان بحضرت ابانوسو میکنند و آپا پر را میگویند وی مرید و خلیفه
 خواجه یوسف بهدانی و وی بار وحدت محمد میرسد نسب خواجه احمد منتهی میشود بحضرت محمد حنیف بن حضرت
 علی رضی الله تعالی عنه ابتدای این خاندان بهالدین نقشبندی مرید و خلیفه سید علی کلال که بجنید واسطه
 میرسد بخواجه جنید یک شجره نقشبندی منتهی است بحضرت ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه باطن این خاندان
 از حضرت شیخ ابوالحسن نوریست وی مرید و خلیفه خواجه سوری سقطنی است - و استتمار این از حضرت
 خواجه احمد حضرتت و مرید و خلیفه خواجه حاتم بود وی بجنید واسطه میرسد بخواجه حضرت امام باقر
 تعالی عنه - شطاریه - این خاندان از شیخ عبداللہ شطاریست او مرید و خلیفه حضرت محمد عارف بود و
 بجنید واسطه بخواجه بایزید بسطامی میرسد و بحضرت امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه - حسینیه -
 که بواسطه سادات حسی منتهی میشود و با امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بدین نوع که حضرت علی خلیفه رسول است

صلی الله علیه و آله و صحابه وسلم است خود را مع لوازیم با امام حسین کرم الله وجهه و زردی حضرت امام زین العابدین
 دی حضرت امام محمد باقر رضی الله تعالی عنه و دی حضرت امام جعفر صادق و دی علیه السلام و دی حضرت امام
 موسی کاظم علیه السلام و دی حضرت امام موسی رضا علیه السلام و دی حضرت امام محمد تقی و دی حضرت امام جعفر مرتضی
 علیه السلام و دی سید علی اصغر و دی سید عبدالله و دی سید محمد و دی سید محمود و دی سید جعفر بخاری و
 سید ابوالمؤید بخاری و دی سید محمد کبیر بخاری - سید جلال محازم بهایان بخاری از یکصد و هشتاد
 شایخ کبار خرقه خلافت رسیده بود اما وی تا وی سه خلافت را رعایت نمودند اول خلافت شیخ نصیر الدین
 محمود چراغ دهلوی و دوم خلافت سرور دی که از دست شیخ رکن الدین سرور دی دریافت نمود
 سوم خلافت حسینه بخاریه که تقضیل آن مذکور شد و آنرا از آبا و اجداد خود داشت و آغاز
 این خاندان از خواجه بدر الدین زاهد است وی مرید و خلیفه شیخ فخر الدین زاهدی بچند واسطه میرسد
 خواجه حسینه بغدادی - القاریه - واضع اینچاندان عبداللہ انصاری است وی مرید و خلیفه خواجه
 ابوالحسن خرقانی و خواجه مذکور در باطن از روح خواجه بانی دین سبطی یافته بود و در ظاهر احوالات
 خلافت از شیخ ابوالعباس داشت وی بچند واسطه میرسد خواجه حسینه بغدادی - صفوریه - داشت
 اینچاندان از شیخ صفی الدین ازوبلی وی مرید و خلیفه دو امام شیخ زاهد ابوالاسود گیلانی وی بچند واسطه
 بشیخ ابونجیب سرور دی وی بچند واسطه خواجه بغدادی میرسد و آنکه اهل بیت رحمة الله علیه المعین
 عند ربهم - سید اینچاندان از سید عبدالواحد عمید روسی وی مرید و خلیفه شیخ ابوبکر بود وی بچند
 واسطه خواجه حسینه بغدادی میرسد و نیز سید عبداللہ از سلسله سروریه خلافت داشت قلندریه
 سید بر اینچاندان از شاه چیدر قلندر و شاه حسین قلندر بختی و از هر سلسله هر کس مرتبه کمال میرسد
 قلندر شرب گرز و چنانچه شمس الدین تبریزی و مولوی روم و شیخ فخر الدین عراقی و خواجه حافظ شیرازی
 و سعود بک و غیره از هر خاندان قلندر شرب بودند و کتاب اخبار الاخیار مینویسد که شرب قلندر
 در ملک هند بسبب شاه حفر روی که از ملک روم بلباس قلندرانه آمده بود مرید و خلیفه حضرت خواجه قلندر
 بختیار اوشی کاکی آن لباس تبدیل کرد بدین نام اشتها یافت و این خانواده چشمتیه قلندریه رحمة الله
 اوسته نشان این سلسله از خواجه اولیس قرنی و خواجه نظامی گنجوی و غیره مشایخ کبار است هرگز از تاریخ
 سطره رسول الله علیه و آله و صحابه وسلم با مشایخ کرام بلا واسطه تربیت یابد شود و خلافت یابد او را از سلسله
 پنجاه خواجه اولیس قرنی را رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابه وسلم در غیب تسلیم تربیت می نمودند و این
 مرتبه عالیست ما کردند - مداریه - پدیدایش این خانواده از بیع الدین مداریه است و سید اعدادی

گویند که قطب مدار وقت و عصر خویش بوده اند و قطب مدار در تمام عالم یکی می باشد و انتظام کونین بود
 و قطب عالم و قطب ارشاد و قطب کبر معنوی که دریا کبیر و ارشاد از ارواح حضرت امیر المؤمنین علی کرم
 وجهه حاصل گردیده و بیع الدین در از مشایخ کبار اویسی بود این خانواده مداریه که از وی ظهور یافته
 از مداریه گویند اویسی نیز گویند وفات ایشان سفیریم جاری الاول شد و واقع شده بود پوشیده تا
 که بر زمین چاده خانواده فرع و اصل منحصرت بسیار بسیار خانواده ای از هر اکابر زمان اجرا شده اند
 که بیان آن درین مختصر طولی عظیم دارد - شجر کش اصل ثابت آمده و فرع او بر آسمان سرزده و اصل او در
 ذات پاک مصطفی به در عایش چار بار با صفا و غوث اعظم بود و قطب مقتدا به از طفیل است پال احمدی بود
 شمع نور سردی به نسب انسان همین سازم بیان به که تو انم شرح دادن وصف شان به خاتم نبیا
 و مصطفی به صلی الله علیه و آله و اصحاب و علم بن عبدالله بن مطلب بن هاشم بن عبد مناف بود
 آنحضرت در کتاب تورات و انجیل حامد و در لوح محفوظ محمد و محمود و کنیت آنحضرت ابوالقاسم سلسله
 اجداد آنحضرت منتهی میشود با آنحضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام و کتب تواریخ منقول است و ولادت
 آنحضرت بر روز دوشنبه دهم ماه ربیع الاول بعد طلوع صبح صادق پیش از بر آمدن آفتاب در ابتدا
 سال قبل در عهد نوشیروان کسری واقع گردید چون آنحضرت صاعم دو ماه شد عبدالله از سر گذشت
 و در شش سالگی بی بی آمنه رضی الله عنها بر حمت حق پیوست و عبدالمطلب به پرورش و در عبادت مشغول
 گشت به سال هفتم بعضی ملاک و مردان غیب بران حضرت وارد گشتند و در دست پنج سالگی بی بی خدیجه
 در مکان خود آوردند بی سالگی خانه کعبه را با اتفاق تریش از سر نو تیار نمودند چرا سو را از دست مبارک
 بجای خود از خود استوار ساختند چون بسال هفتم رسیدند آثار وحی ظاهر گردید و بسال هفتم و یکم بشرف
 نبوت مشرف گشتند حضرت جبرئیل علیه السلام با سوره اقرأ باسم ربک الذی در غار حرا که آنحضرت در نماز مشغول
 بودند و در ترتیب و تفسیر نماز ترتیب نمودند بعد از آن حضرت جبرئیل علیه السلام گفته در پیش آید
 و دو گانه گزرا ندن گرفت رسول خدا بسوی ایتدا کرد بعد از سلام جبرئیل علیه السلام گفت ترتیب و تفسیر
 نماز این بود تا الی الان آن سنت در زمره مشایخ کرام جاریست که منتهای یقین ترتیب و وضوی فرمایند
 و در رکعت نماز با ایشان ادا مینمایند در سال هفتم از نبوت بی بی خدیجه و ابوطالب ازین عالم در گذشتند
 و هفتم سال آنحضرت بی بی عایشه رضی الله عنها بنت ابی بکر صدیق رضوانه الله علیها خود قبول فرمودند و در
 سال سیزدهم از نبوت از ملک مکه بشهر مدینه مهاجرت فرمودند و در سال یازدهم از هجرت در راه رسیدن
 رحلت فرمودند و تاریخ از غزه تا و از و هم اختلاف دارد زیدیه آمده و در حجره بی بی عایشه مدفون گردید

و عمر شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله تسعت سه سال بود که رحلت فرموده اند و از ایشان امام دین
 و سنت مقتدا زینب بنت علی و طریقت مصطفوی و واقفان اسرار خفی و علی حضرت
 امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بن ابیطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف و اسم مادر فاطمه
 بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف و ولادت آنحضرت روز جمعه تباریح نهم ربیع الثانی سال سی ام از واقع
 قیل اندرون خانه کعبه رونمود و لقب مبارک مرتضی در منظر العجائب و حیدر و عبد الله و اسد الله
 و ولی الله و کنیت ایشان ابو الحسن و ابو تراب است چون عمر شریف بسال یازدهم رسید اول از بیست
 مشرف باسلام گردید و خرد اذات و خلافت از دست مبارک رسول علیه السلام اباس فرمود و در سال
 دوم از هجرت بعبرست و نجبالگی حضرت فاطمه زهرا را بپرزده سالگی بقید نجات خود آورد و تباریح
 نوزدهم رمضان در عین نماز صبح عبدالرحمن بن ملجم با شاره معاویه تیغ زهر آلود بر فرق مبارک
 گذاخت و دست و یکم عالم بقا فرامیدند و در نجف اشرف مدفون گردیدند مدت خلافت چهار سال و نه
 ماه و عمر شریف تسعت و سه سال بود و سپرد پانزده دختر بوجود آمدند از آن جمله پنج پسر اولاد است حضرت
 امام حسین و حضرت امام حسین از شکم حضرت زینب فاطمه زهرا و محمد حنیف از شکم بی بی اسما و عمر از شکم
 بی بی خوله و عباس از شکم بی بی ام البنین رحمة الله علیه و حمین چون ترتیب خلافت شد علی جانشین مسند
 پاک نبی و ششمین ولایت برکشاد و تشنگان معرفت را آب و اولاد از مده مضان چون بدست و یکم و نظر
 اندر بچهره صحت گشتیم و از ایشان تاج دین و دیانت شمع زهد و هدایت محبت العصر فخری حضرت خواجه
 حسن بصری رحمة الله کنیت وی ابو سعید و ابو محمد است و او را در ابتدا بحال سوداگری لوگو کردی از آن
 جهت لوگو گفتند وی مرید و خلیفه امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بود با حضرت امام حسن فرزند حضرت علی
 و خواجه کیل بن زیاد نیز صحبت داشت در عهده ماه رجب در سنه یکصد و ده هجری بعد سلطنت هشام
 عبدالملک مروان ازین عالم رحلت کرد مدت حیات ششاد هفت سال و بیرون بعبره یک فرنگ زمین با
 رحمة الله - از علی گشته ولی شیخ حسن بود در بعبره ولی که در حبش و وطن از محرم بود حاکم و کار
 کان حسن بگریه وصل کرد و کار از ایشان عابد و زاهد حضرت خواجه عبدالواحد بن زید قدس سره مرید و خلیفه
 حضرت خواجه حسن بصرست و از دست کیل بن زیاد فرود ارادت پوشیده تباریح و سبت و نهم ماه
 در سنه یکصد و بیست و شش در شهر بعبره و فاقش بوقوع انجامید و با بنام قون گردید رحمة الله
 و گشت از دست حسن فرود پذیرد شیخ عبدالواحد از صدق ضمیر و شازده بگشت از ماه صفره که
 ازین دارها کرده سفره و از ایشان سیل صحرای طریقت غواص دریا حقیقت حضرت خواجه فضیل بن

عیاض مرید و خلیفه حضرت خواجه عبد الواحد بن زید است و در تذکره الادبایمی نویسد که خواجه فضیل مرید
 حال معتز که هم ماه زمان بود هر چه از راه زنی بود حاصل شد نمود مساجد عمارت میکرد و شکر با یاران
 خود برای عمارت تزویج کاروانی رسیدگی از کار و اینان خواندن این آیت آغاز نمود **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی آنوقت نیامده است که دل خفته بیدار شود و خوا
 این آیت در گرفت و همان زمان از راه زنی تائب گردید و رخت و مال از مهر که گرفته بودند بدو رستا
 پس از آن بگو خرفنت و با امام ابو حنیفه کوفی رحمه الله علیه صحبت داشت و اولیاد بسیار او داشت
 بعد از آن بکه مظهر در آمد و عزلت گزید و قتی که در مکه مقری سوره القارعه خواندن آغاز کرد و خواجه
 مفره زد و بیا دوست جان داد این واقعه در محترم در سنه یکصد و شصت و شصت و شصت بظهور رسیده
 و آنحضرت مزارات عالیله مدفون گردید و او عید الواحد از اوج کمال بر فضیل پاک نور زد و اجمال بود
 تاریخ سوم ربیع الاول ازین سر او رفت بر عرش رفیع از ایشان رکن محترم قبله محشم شاه اقلیم عظیم
 حضرت خواجه ابراهیم ادریس کنیت او ابو اسحاق است و نسب ابراهیم بن سلیمان بن ابراهیم بن
 بن منصور بلخی که از ابناء ملوک بلخ است و خواجه ابراهیم خرقة ارادت و خلافت از دست حضرت
 خواجه فضیل بن عیاض رحمه الله علیه پوشیده و نیز از خدمت حضرت امام باقر رضی الله تعالی عنه خرقة
 خلافت دریافته بود شیخ فرید الدین عطار میگوید که چون روز وفات او نزدیک رسید ما پیدایش
 و خاک پاک او معلوم نیست و بعضی میگویند در شهر بغداد پدید آمدی امام احمد فضل آسوده است و بعضی در
 متصل مزار حضرت لوط علیه السلام میگویند و فاش غره شوال از سنه یکصد و شصت وقوع نمود
 رحمه الله علیه از فضل نام پاک اولیاد گشت ابراهیم تارک امید بست و دوم از جهاد آخرین
 کرد و جانش در خلد برین از ایشان قبله اهل بقیع حضرت خواجه خذیفه المرعشی قدس سره مرید و خلیفه
 حضرت خواجه ابراهیم بن ادریس در عرش شریعت از توابع شام و فالتش معانم نگردید و داد ابراهیم
 از لطف کریم در حسد زلفه مرعشی گنج نعیم رفت از شوال روز چارده گو بفرودس بین نور
 بارگه از ایشان مقتدای طایقت حضرت بهیره البصری مرید و خلیفه خواجه خذیفه المرعشی است
 و خاندان بهیری از وی رونموده و فالتش تاریخ هفتم ماه شوال و بقولی نیز دهم ماه مذکور واقع شده
 از خذیفه مرعشی برده نصیب بود بهیره شد ازین غوث نجیب در ششم شوال او را شد نجات
 یافته او از تقایم حق حیات از ایشان شرف عباد کشف زاد حضرت خواجه مملو مشاد و نیو
 مرید و خلیفه خواجه بهیر المرعشی است و وی ولی مادر زاد و صایم الدهر بود است حتی که شیر مادریم روز بخورد

وفاتش تاریخ چهاردهم محرم - چون بهیر و خنجر خود را بر کشاد گذاشته از انقباس او مشا و شاد و فرشته
 در ماه محرم چارده روز کوه سوری دارالقبای نمودره پد از ایشان قطب زمان حضرت ابو اسحاق شامی مدینه
 و خلیفه حضرت خواجہ مشا و علو و خورسیت آنحضرت پر خود در نصبه چشت که از توابع فراسان است سید
 خانزاده چشتیه پیدا کرد این تاریخ چهاردهم ماه ربیع الثانی ازین عالم بسور روضه جاودا فرامید و در
 مکه از زواج شام است مدفون گردید یافت از مشا و ابو اسحاق کام پد خود در بر کارش شد تمام پد چون
 ده و چار از محرم در گذشت پد رفت آن شه با خدا علوت نشست پد از ایشان باز مجاہد اہل عمد خواجہ
 ابو احمد چشتی مرید و خلیفہ ابو اسحاق بود شامی اند تاریخ ربیع جاوی الا فرور سال سعید و پنجاہ و پنج ہجری
 بعالم بقا فرامیدند و در چشت مدفون گردید منقول است کہ آنحضرت پسر سلطان فرساوست کہ از شرد
 چشت و امیران ولایت بود و وی صحیح نسب از ساوان حسینی است و بحسن میرسد بدین ترتیب قطب
 ابو احمد چشتی نور احمد مرقدہ بن سلطان فرسا و بن سید کھلی بن سید حسن بن سید محمد المعالی بن
 سید ناصر الدین بن سید عبداللہ بن سید حسن ثنی بن امیر المؤمنین حضرت امام حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 بن حضرت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ از سیر الاقطاب پد داد چون اسحاق زہد را نظام پد
 چشتی شد از وی شاد کام پد غرہ ماہ جمادی الاولین پد گشت آن قطب زمان خبت گزین پد و
 از ایشان عمدة الاولیاء و زیدۃ الاصفیاء خواجہ ابو محمد چشتی مرید و خلیفہ و جانشین پر خود حضرت خواجہ
 ابی چشتی تاریخ غرہ رجب سنہ چار صد و چارده بعالم بقا شتافت و در نصبه چشت مدفون گردید
 پد خواجہ احمد سرور این خاندان پد نور بخش بود محمد شعیان پد پانزده مگر شت از ماہ رجب از
 واصل حق گشت آنوالا نسب پد از ایشان امام الواصلین ہر العارفین حضرت خواجہ ناصر الدین
 ابو یوسف چشتی خواجہ زادہ و مرید و خلیفہ حضرت ابو محمد چشتی است و نام پدرش محمد شعیان است چون
 وفاتش نزدیک رسیدہ پسر بزرگ خود خواجہ قطب الدین ابو یوسف چشتی پد قائم مقام خود و نصبہ
 چشت کہ سنہ کوفہ از آب است گردانیدہ خود تاریخ چهاردهم ماہ ربیع الاخر سنہ چار صد و پنجاہ
 بعالم بقا فرامیدند و در چشت مدفون گشت در سیر الاقطاب حضرت العارفین ناصر الدین
 خواجہ ابو یوسف الحسنی الحسنی صحیح نسب است کہ در وسیع شک نیست بدین ترتیب قطب العارفین
 حضرت ناصر الدین بن حضرت خواجہ ابو یوسف چشتی بن خواجہ محمد سیمان بن سید ابرہیم بن سید محمد
 بن حسین بن سید ابی القاسم بن حضرت امام حسن عسکری ثانی بن حضرت امام قاسم بن امام
 تقی البوادری بن امام علی رضا بن حضرت امام موسی کاظم بن حضرت امام جعفر صادق بن حضرت امام محمد باقر

بن حضرت امام زین العابدین بن حضرت امام حسن بن امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه بن حضرت
 حشمتی عالمیتقام بن کرد کار خواجه یوسف تمام بن در ده و سده از رجب کرده و سال بن حشمتی عالمی گشت
 با ذوالجلال بن و از ایشان قطب العالمین برهان العاشقین حضرت قطب الدین مودود حشمتی میر
 و خلیفه و جانشین پدر خود ابو یوسف ناصر الدین حشمتی بود در کتاب سیر الاولیایم آورد که چون خوابد را
 رحمت مودت مزاجم گردید روزی سرگد با بیت و عظمت در پیش او رسید و حریر پاره سبزه نازک بست
 مبارک از جانب دوست حقیقی رسانید وی مطالبه نموده فرمود زهی سعادت و بعد از مطالبه کاغذ
 چشم نهاد و جان عزیز را بشا هده دوست بداد چون جنازه را ترتیب و آند و خواستند که بر دارند
 برداشتنند برداشته نشد و برین اثنا آواز بانگ شنیدند که شاهمه دور شو پس در ورشد مردان
 عیب در رسیدند و نماز جنازه خواجه ادا کردند بعد بنمازه در پیش او بجای مدفن رسید و فاش در غزه
 رجب سده پانصد و سیست و هفت واقع گردید در پشت مدفن گشت بن خواجه یوسف بنور استیلا
 کرد شیخ خاندان مودود را بن آن چراغ حشمتیان ذوالاحترام بن گشت غزه از رجب رضوان فرام بن آند
 ایشان پیشبای ستمین و مقتدای ایشدین حضرت حاجی شریف زیدنی قدس سره مرید و خلیفه حضرت
 خواجه قطب الدین مودود حشمتی از تاریخ سوم و یقوی ششم رجب از دنیا رحلت نمودند و مبارک
 در شام زیات گاه خلق اندست بن خواجه مودود آنگه بروح لطیف بن داد شریف ازین عاجی ختر
 بن در هجم ماه رجب آن شمسواره رنت زین سو عالم دار القرار بن از ایشان آفتاب گرم جهان
 دریای و بر خیر مرغ عرفان حضرت خواجه عثمان آرونی و می مرید و خلیفه حضرت حاجی شریف زیدنی
 مولدوی مارون است و مارون قصبه از توابع فنگ ماورالنهر تاریخ ششم یقوی شانزدهم و سده
 ششمه و هفت بهالم بقا فرامیدند و در جوار که مکه منظمه مدفن شدند بن یافت از حاجی شریف زیدنی
 و خواجه عثمان شکر رحلت گزین بن بود از سوال گفته روزش بن کان شد وین شد بر رضوان رخت کش
 از ایشان سلطان الطریق امام بحقیقت قطب العالمین حضرت خواجه سعید معین الدین حشمتی
 قدس سره مرید و خلیفه ارشد حضرت خواجه عثمان مارون است و سلسله نسب ایشان غنتی می شود
 با امیر المؤمنین حضرت امام حسین ابن حضرت علی رضی الله تعالی عنه در سیر الاقطاب بنویسید خواجه معین الدین
 الملكة والدین حسن بنجری بن کمال الدین سعید احمد حسن بن سعید طاهر بن سعید امام جعفر صادق بن
 امام محمد باقر بن حضرت امام حسین شهید بن امیر المؤمنین امام المتقین حضرت اسد الله الغالب کرم الله
 وجهه و ولادت ایشان در دیار سیستان بقصبه سنجر واقع شد و نشو و نما در ملک خراسان یافت

بعد از سفر بسیار به بغداد رسید حضرت خواجہ عثمان با رون را مسجد خواجہ جنید بغدادی در ایقت و مناجات
 در پیش ایشان است یعنی برگشتند تا مدت بست سال خدمت پر نمود در سفر حضرت ماخذ بعد از انقضای وقت
 مذکور با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای احکام دین بسوی هندوستان خدمت نمودند و از
 دلی تمسک راهی تھیورہ بود قوم چو بان داد روی سلمان نمی دیدند و مردم سلمان را العیون عقوبات نیز
 آنحضرت معہ چهل کس اصحاب در شہر دلی ورود فرموده جائیکہ فرسخ رسید کلی ست چند ماہ در آنجا مسکن کردند
 و در چنین مکان کفر اصحاب خواجہ بزرگ با گنہ ما ز با و از لبت میجو اندوز و سیح نمی ترسیدند و کفار ازین معنی
 می سوختند و نفاق را بسیندی اند و نقد اکثر فلائق طالب صادق خود می آمدی خواجہ چون آنحضرت را انبیا
 خلیلین و از اول خاص عام پسند خاطر نیفتاد مشو بہ شہر اجمیر گردیدند و تا آخر عمر در آنجا گذرانیدند و خیال حولی
 کہ گرو را سے پتور بود اکثر خوارق عادات خواجہ را معائنہ نموده و بر او دیدند بست حضرت خواجہ اسلام
 و مردی شد و رای تھیورہ ہمدان زمان بدست سلطان معز الدین شاہ ملقب شہاب الدین عوری کہ از
 غزنی رسیدہ بود و نگرفتار آمد و پراچشم رسانید و دیگر احوال و خوارق عادات کہ از آنحضرت ظهور آمدہ
 در اسناد خاص و عام بچندان مشہور و معروف است کہ محتاج تحریر و تقریر این سہرا با تصور نیست
 چنان باید دید وفات شان از غزہ رجب ہاشتم ماہ مذکور عرس میکند روز معلوم نیست کہ کدام روز وفات
 یافته اند سہ ششصد و تسعہ واقع شدہ - از پس عثمان کہ شیخ مد علی باشد ہندوستان معین الدین
 از رجب بود و ششم سے جان جان پند معین الدین سوی دارالخجانبان و اندامان آفتاب مشرق
 حقیقت بدوافق طریقت قطب العظیم حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی ادنی مدس ہ ادش نصب است
 از توابع ماورالنہر و آفتاب ایشان بختیار کاکی و در مرآة الاسرار می نویسد کہ بختیار از ان میگوند کہ در خانہ
 خواجہ قطب الاسلام کتب متواتر گزشتہ از زمان حرم محترم از زن شرف الدین تقال بمقدار لا بدوام میگرفتند
 و فرج بہمانان میفرمودند روزی زن تقال مذکور از راه تعارض و غرور گفت اگر ہمہ سایہ شامی بودم از
 میجو زود و اوقات بچہ نوع بسر میرد چون این سخن سمع مبارک حضرت خواجہ رسید از دام گرفتن منع فرمودند
 و بطاق اشارت نمودند کہ ہرچیزے خودی مطلوب باشد این طاق موافق قوت بر آورد قسمت نمایند
 ہر گاہ حاجت مید دست بان طاقتا میزند از آنجا کسای گرم می آوردند و بان خورشید بسیار خستند
 و نیز میگویند روزی بچہ عرض شمس نشسته بودند با بان عرض کردند اگر در وقت کاک گرما گرم برسد ہر شمس
 از توجہ خواجہ بزرگ از میان آب حوض کاک گرما گرم پیدا شد و اکثر از زیر پا خواجہ کاکہا پیدای شدند
 ہر باران خود و از ان کاک میگویند و ایشان مرید و خلیفہ اکبر حضرت خواجہ بزرگ زند است اجداد آنحضرت

منتهی بشود با امیرالمؤمنین حضرت امام حسین بن حضرت علی رضی الله عنه بنویسند قطب الشاه حضرت خواجه قطب الدین
 بن سید موسی بن سید احمد اوشی بن سید کمال الدین بن سید محمد بن سید احمد بن سید حسن بن سید
 معروف بن سید احمد حسینی بن سید رضی الله عنه بن سید حسام الدین بن سید رشید الدین بن سید جعفر
 بن سید امام محمد نقی ابجواد بن امام تقی بن حضرت امام علی موسی رضا بن حضرت امام موسی کاظم بن حضرت امام
 جعفر صادق بن امام محمد باقر بن امام حضرت زین العابدین بن خباب امیرالمؤمنین حضرت امام حسین شهید
 بن حضرت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه و سایر الاقطاب و در عقبه اوشش متولد گشته چون دو نیم ساله شد پدرش
 کمال الدین احمد از سر درگشت و از عمر پنج سالگی بواسطت حضرت علیه السلام خدمت مولانا اباعحسن قطب
 وقت و عالم متبحر بود برای تحصیل علوم در پیوست و در سال افسد و دو از دهم هجری با و رجب بمسجد ابوالش
 سمرقندی در شهر بغداد حضور شیخ شهاب الدین سرور و شیخ احمد الدین کرمانی و شیخ برهان الدین حشتی
 و شیخ محمود اصفهانی شرف ارادت و بعیت خواجه بزرگ فالصن گروید و بامر خواجه مدنی در بهار بخاری خدمت
 شاد گشت چون خواجه شهر اجمیر رسید مسکن خود قرار داد حضرت قطب الدین اسلام از بغداد خیر شینده
 بلا زست شتانت بدلی رسیده و عریضه متضمن حقایق رسیدن خود اشتیاق قدمپوس خدمت حضرت
 خواجه اجمیر رسیده حضرت خواجه بزرگ عرض داشت مطالعه نموده فرمودند با اختیار کاکی را در دلی باید بود
 و هم در آنجا باید آسود با شماره آنحضرت در دلی قرار گرفت اما دوسه دفعه برای دیدن خواجه بزرگ و اجمیر
 رفتند چنانچه مرتبه آخر در زرخشند در مسجد جامع اجمیر دولت زیارت حضرت خواجه بزرگ بدست آمده و بسیار
 و در ایشان ابل باطن در آن مجلس حاضر بودند سخن در باب ملک المغرب میرفت و خود وقت مینمودند و میفرمودند
 که در چند روز ازین عالم سفر خواهم نمود بخواجه علی سنجری امر شد که سال خلافت بنویس که من خلیفه خود خواهم
 قطب الدین اختیار کاکی را کردم و سجاده پیران پشت باین سپردم همان وقت حضرت فرمودند آنحضرت بدلی سپرد
 مدت چهل روز نگزشته بود که آیندگان اجمیر خبر دادند که بعد رخصت است روز حضرت خواجه بزرگ در قید حیات
 بودند بعد رحلت فرمودند بعد هشت ماه روزی در خانقاه شیخ علی سنجری مجلس سماع بود حضرت خواجه قطب الدین
 نیز در آن مجلس شریف فرمودند گویندگان غزل شیخ احمد جام را به آواز دلپذیر میگفتند چون بدین بیت رسیدند
 بگشتگان خیر تسلیم را به هر زمان از غیب جان دیگریست به خواجه را این بیت در گرفت و حالت دیگر
 پیدا شد و از خود رفت و ساعت بساعت قوالان را بتکرار این بیت امر میفرمودند و در آن حال شب دو شب
 چهاردهم ماه ربیع الاول سنه صد و سی و سه روز در عهد سلطان شمس الدین التمش ازین عالم رحلت
 فرمودند از معین الدین عوثی نامدار گشت قطب الدین کاکی اختیار در رده و چهار از ربیع الاولین خواجه در